

دارد مبنی بر اینکه اماکن موجود در روی زمین، نسخه دیگری هستند از اماکنی که در آسمان وجود دارد. انسان طبیعت را شوده است، چون نمی تواند جز در گستره ای مقدس زندگی کند.

این نظریه را برخی از معتقدات ادیان سامی تأکید می کنند. لذا مکان، جامه تقدس بر تن می کند. بر اساس این عقیده انجام دادن برخی اعمال خاص، مثل اعمال جنسی، شکار و قطع درخت، در کوه ها حرام است و اگر مجرمی به این مکان مقدس پناهنده شود، قداست مکان از او در برابر «عدالت» حمایت می کند، و هر حیوانی که وارد این مکان شود، دیگر به صاحبش

کوه، از همه اشیاء طبیعت به آسمان نزدیک تر است. همین ویژگی کافی است که به کوه وجهه تقدس ببخشد. کوه از سوی رمز اختلای روحی است و از دیگر سو، برترین صحنه بروز مقدسات آسمانی، و در نتیجه مرکز خدایان، است. لذا انسان قدیم از کوههای بلند که ترس و اضطراب را در جان او می ریخت و خانه خدایان شمرده می شد واهمه داشت. می گویند خدا وقتی زمین را آفرید، زمین موج برداشت و بر خود لرزید، پس از آنکه خداوند کوهها را آفرید و زمین را با آنها استوار کرد، زمین آرام گرفت. گفته شده که «کوههای اطلس» آسمان را بر شانه های خود حمل می کنند. نظریه دیگری وجود



تعلق ندارد؛ بلکه جزو دارایی این بقعه مقدس شمرده می شود. از این جاست که پرستش کوه، امر بسیار شایعی در ادیان کهن بوده است.

کوه، نقش بارزی در اسطوره دارد و از آغاز، پرستش های فراوانی را برانگیخته. از جمله ارتفاع آن از زمین، ویژگی خاص و پیچیده ای به آن بخشیده که قدرت مقدسی را در جبروت خویش متجسد می سازد.

### کوه در اساطیر و دیانات

به همین علت، همه اساطیر، در همه تمدن ها و مذاهب،

دارای یک کوه مقدس خاص هستند، و همه خدایان، بر بلندای کوهها، دارای جایگاههای ویژه ای هستند. ارزشها و معانی و ابعاد رمزی و روحانی کوه متعدد است. کوه، غالباً نقطه دیدار طبیعی زمین و آسمان، یعنی «نقطه وسط» یا «مرکز» یا نقطه ای که محور جهان از آن عبور می کند شمرده می شود. کوه، منطقه ای است سرشار از قداست. بر اساس اساطیر بین النهرین، «جبل البلدان» نقطه ای است که زمین و آسمان به هم می رسند. در اساطیر مصری آمده است که فرعون از کوه بالا می رفت تا با خدای خورشید دیدار کند. بر اساس اساطیر هندی، کوه «Meru» در وسط جهان قرار دارد. یک حماسه هندی

● جان صدقه

● ترجمه: محمدرضا ترکی

## اسطوره شناسی - ۴

# طیور کهن



می گوید: «به کوه نزدیک نشو. چون در آن نیروی درونی و وحشت زاست، و ستاره قطبی، آتش خویش را بر فراز آن می بارد و آن را روشن می سازد».

اما اقوام «اورال» در رومیه یک کوه اصلی به نام «Sumbur» می شناسند و عقیده دارند ستاره قطبی از قله آن آویخته است.

بر اساس عقاید ایرانی، کوه مقدس «Haraberezaiti» [البرز] در وسط زمین واقع شده و به آسمان اتصال دارد. در Edda آمده است که اقوام قدیمی اسکاندیناوی عقیده داشتند که «Himinbjörg» کوهی آسمانی است که رنگین کمان آن از قبه آسمان برمی خیزد. عقیده مشابهی را نیز در میان اقوام فنلاندی مشاهده می کنیم.

• به نظر برخی از دیانات، کوه منبع آب مقدس است. برخی دیگر از ادیان کوه را به عنوان جایگاه ارواح می شناسند و برخی دیگر آن را مکان عبادت حج می شمارند. اساطیر ژاپنی می گویند، بر مؤمن واجب است که در پاییز عمر خویش، از کوه که «پیکر الوهیت» است بالا رود تا در همان جا جان بسپارد. یک حماسه ژاپنی داستان پیرمردی است که از کوه بالا می رود تا علی رغم دشواریهای مرگبار، روح خویش را تسلیم کند، و در اساطیر یونانی، «ژئوس» در کوه المپ زندگی می کند.

#### در میان اعراب

در معتقدات اعراب، شمار کوههای مشهور جهان ۱۹۸ کوه است. برخی از این کوهها بیست فرسخ، برخی صد تا هزار فرسخ ارتفاع دارند. اعراب، مشهورترین کوهها را نام می برند که شگفت انگیزتر از همه، کوه «سراندیب» است، که ۲۶۵ میل بلندی دارد و جای پای آدم (ع) در آن باقی مانده است. می گویند: «در این کوه یا قوت سرخ وجود دارد که سیلابها و باران ها آن را از قله کوه به سرایشی می آورد. در این کوه الماس نیز یافت می شود که می تواند صخره ها را بشکافد و با آن مروارید را سوراخ می کنند و در این کوه عود و فلفل و مشک و غالیه نیز به دست می آید». به عقیده اعراب، روزی نمی گذرد که

خونی بر این کوه ریخته نشود. یکی دیگر از این کوهها «جبل الروم» است که ۷۰۰ فرسخ بلندی دارد، و کوه ابوقبیس. وجه تسمیه این کوه آن است که آدم (ع) در آن به جستجوی آتش برخاست؛ و «جبل القدس» که کوهی است شریف و مبارک و در آن غاری است که شب هنگام بدون چراغ روشن می شود و مردم آن را زیارت می کنند. و کوه الوند در همدان که در قله آن چشمه ای شفافش وجود دارد؛ و «جبل الشام» که کوهی است در سیاهی مانند زغال و خاکش سفید است و با آن جامه سپید می کنند؛ و کوه اندلس که در آن غاری وجود دارد که وقتی فتیله ای را آهسته به روغن کنند و آن را وارد غار کنند خود به خود روشن می شود؛ و کوه سمرقند که از آن آبی می چکد که در تابستان یخ می زند و در زمستان، از حرارتش آتش می افروزند؛ و کوه صوّر در کرمان که دامانش را می شکافند و از آن تصاویری از آدمیان، ایستاده، نشسته و خفته، به دست می آید؛ و کوه ارجان در طبرستان که از آن آبی می چکد و هر قطره به سنگی گرانبها مبدل می شود؛ و کوه هرمز، که آبی از آن جاری است، آبی که در چاهی می ریزد، و وقتی کسی فریاد بکشد، می ایستد و چون دوباره فریاد بزند دوباره جاری می شود؛ و «جبل الطیر» در «اقلیم الصعید» پرندگان هر سال در آن جمع می شوند و وارد دریچه ای در دل کوه می شوند، یکی از آنها در دریچه گرفتار می شود و بقیه پرواز می کنند؛ و این اتفاق، علامت ترسالی و سرسبزی آن سال است؛ و کوه «طارق» در طبرستان که در آن غاری وجود دارد، و در آن غار سکوی دیده می شود. این محل به نام حضرت سلیمان نام بردار است. هر گاه این سکو آلوده شود، آسمان به بارش می آید و آن قدر می بارد تا آن آلودگی را پاک کند؛ و «جبل الطاهر» در مصر. در این کوه کنیسه ای وجود دارد که از حوض آن آبی گوارا که آب طاهر نامیده می شود جاری است.

وقتی حوض پر می شود، آب از همه اطراف آن سرریز می کند، اما اگر انسانی جنب یا حائض به کنار حوض بیاید، آب می ایستد و تا زمانی که آب درون حوض را بیرون نریزند و آن را پاکیزه نکنند، آب به جریان نمی افتد؛ و کوه طبرستان، در



غار دیگری است به نام «غار گرسنگی» که در آن چهل پیامبر از گرسنگی جان سپرده‌اند؛ و کوه قاف که محیط بر دنیا است و سرمنشأ سبزی و طراوت است.

در عقاید عرب در مورد کوهها به «جبل فدفد» در نزدیکی مکه اشاره شده. این کوه، از کوههایی است که هرگز نمی‌توان به قله‌اش رسید؛ و کوه «قهران» که در آن غسل فراوان است؛ و کوه «الکحل الاثم» در اندلس؛ از این کوه سرمه سیاه استخراج می‌شود؛ و کوه «کرنان» که دارای معادنی است. و کوه گلستان؛ در این کوه دهلیزی است که به یک چشمه آب منتهی می‌شود؛ و کوه لبنان که دارای انواع میوه و زرع است و سبب آن شگفت‌انگیز است. و جبل مغناطیس؛ این کوهها متصل است به جبل قلزم که آکنده از آب است و کشتی‌هایی که دارای میخ آهنی هستند، می‌ترسند از کنار آن عبور کنند؛ و کوه آتش در ترکستان که در آن غاری وجود دارد و هر حیوانی وارد آن شود بلافاصله می‌میرد.

و سرانجام، اعراب، هر معتقدات اسطوره‌ای خویش از کوه هند یاد می‌کنند. بر این کوه تمثال دو شیر بوده که از دهانشان آبی جاری بوده است. بدین ترتیب دو جوی ایجاد می‌شده که دو روستا از آن‌ها سیراب می‌شده‌اند، تا اینکه نزاعی میان دو روستا بر سر آب در گرفت و گروهی از مردم دهان یکی از شیرها را شکستند و جریان آب قطع شد و دو روستای یاد شده ویرانه شدند.

#### در میان یهود

اساطیر یهود می‌گویند حضرت آدم در بهشتی که در مرکز عالم قرار داشت به دنیا آمد. بر اساس میراث اساطیر یهودی، این بهشت «بر کوهی بلندتر از همه کوهها» واقع بود. اساطیر یهودی همچنین می‌گویند آدم (ع) در مکانی به دنیا آمد که صلیب عیسی (ع) بعداً در آن برافراشته شد. این مفاهیم را در اندیشه‌های سومری نیز می‌یابیم.

در میراث عبرانی، کوه رمز دیدار آسمان و زمین است. اساطیر عبرانی، کوه را با راز و رمزهایی پیچیده و زیبا انباشته و

این کوه درختی وجود دارد به نام «جوز مائل» که اگر کسی دانه آن را در حال خنده بچیند و بخورد، خنده بر او غالب می‌شود و اگر در حال گریه این کار را انجام دهد، گریه بر وی مستولی می‌گردد و اگر کسی در حال رقص این کار را بکند ... به همین ترتیب. و کوه طور سینا که می‌گویند خداوند، از این کوه، وقتی که موسی (ع) به همراه بنی اسرائیل از مصر خارج می‌شد با او سخن گفت؛ و کوه «طور هارون» که کوهی است مشرف بر بیت المقدس. وجه تسمیه این کوه آن است که حضرت موسی (ع) پس از کشتن گوساله پرستان، عازم نیایش با خداوند شد. هارون، به او گفت: مرانیز با خود ببر. می‌ترسم این بار نیز اتفاقی برای بنی اسرائیل بیفتد و تو بار دیگر بر من خشم بگیری. موسی (ع) او را با خود برد، آنان در بین راه، به دو مرد رسیدند که داشتند گوری می‌کنند. موسی و هارون ایستادند و از آن دو پرسیدند: این قبر را چرا حفر می‌کنید؟ پاسخ دادند: این قبر را برای کسی حفر می‌کنیم که هم قواره و شبیه این مرد است، و به هارون اشاره کردند. سپس از هارون خواهش کردند: به حق خداوند سوگند، در این قبر فرود آتا بنگریم اندازه است یا نه! هارون پیرانش را از تن بیرون آورد و به برادرش سپرد و وارد قبر شد و در آن خوابید و خداوند در همان لحظه روح او را قبض کرد و قبر، او را در سر گرفت. موسی (ع) گریان و اندوهگین بازگشت و همراه با پیراهن هارون به نزد بنی اسرائیل آمد، بنی اسرائیل او را به قتل هارون متهم کردند. موسی (ع) رو به درگاه خداوند آورد و از او کمک خواست، در این هنگام مردم تابوت هارون را روی قله کوه مشاهده کردند، از این رو کوه به نام هارون نامیده شد. در معتقدات عرب به «جبل خروان» در طائف اشاره شده که آب در آن یخ می‌زند. و دو کوه «غور» و «کسیر» که در وسط دریا، میان بصره و عمان، قرار دارند و گلر کشتی‌ها از این منطقه دشوار است. و کوه فرغانه که در آن گیاهی شبیه زنان و مردان می‌روید؛ و کوه «قیلوان»؛ در این کوه حفره‌ای وجود دارد که از آن آب می‌تراود؛ و کوه «قاسیون» در نزدیکی دمشق. در این کوه غاری است که آن را «غار خون» می‌نامند و جایی است که قابیل، هابیل را کشت. در این کوه،



احاطه کرده است. اساطیر عبرانی، کوه را مخلوق خداوند می شناسد به گونه ای که «بیهو» در اعتقادات یهودی، «خدای کوهها» است. در عهد قدیم به نیایشهای برخی از انبیاء اشاره شده از جمله داود در مزامیر خویش می گوید: «من دیدگانم را به سوی کوهها؛ آنجا که یاری من از آنجاست می دوزم» و نیز: «ای کوهها و تپه ها، شما تیرك شده خداوندید.» و صهیون، کوه مقدس خداوند است. در پیشگویی ارمیا آمده است: «کوهها می لرزند و تپه ها، همگی مضطرب می گردند و وقتی که پیامبر به آنها می نگرَد. در یکی از مزامیر آمده است: «کوهها دود می شوند، وقتی که خداوند توانا و ازلی و ابدی، آنان را لمس کند» در مزمور دیگری می خوانیم: «کوهها چون شمع می گدازند» و در پیشگویی اشعیاء آمده است: «هر مرتفعی، حقیض می پذیرد، مگر خداوند که بلندی می گیرد» و در روایای یوحنا آمده است: «کوهها، ناگزیر در آخرالزمان از میان می روند».

در میراث یهودی، آمده که خداوند، موسی (ع) را در کوه «حوریب»، کوه خداوند، در طور سینا خواند و به او گفت: «کشفهایت را بیرون بیاور، سرزمینی که بر آن گام می گذاری مقدس است.» شاید برخی از اقوام سامی و مردم دریای مدیترانه، از همین جا، عادت بیرون آوردن کفش، قبل از ورود به معابد را گرفته باشند. این عادت، هنوز در میان مسلمانان دیده می شود؛ مومنان مسلمان، قبل از ورود به مسجد جامع برای نماز، کفش هایشان را درمی آورند.

یکی از پیامبران یهود به نام «ایلیا» برای نیایش به کوه کرمل رفت. پیش از او ابراهیم (ع) عازم کوه «موریه» شد تا فرزندش را برای خداوند قربانی کند. سپس موسی (ع) بر کوه «نیبو» ایستاد تا سرزمین مقدس را ببیند.

### دن مسیحیت

در عهد جدید آمده است: حضرت مسیح، اغلب برای عبادت، به کوه پناه می برد. و پناه بردن به کوه در مسیحیت، یعنی اشتیاق به تنهایی، یعنی شوق به عزلت و تجرد و پناه بردن به

جایی که روح انسان پرتوهای آسمان را در آفوش می کشد. شاید بارزترین تعلیم مسیح (ع) موعظه ای است که روی کوه بیان کرد (متی ۵: ۱). جبل زیتون، نیز در عهد جدید اهمیت خاصی دارد، در آنجا بود که مسیح در مورد پایان جهان و ضرورت توبه سخن گفت. بر بلندای همین کوه بود که مسیح مرحله آلام دشوار را تجربه کرد و از آن جا بود که روح او به آسمان عروج کرد و بر بالای همین کوه بود که خداوند بر مسیح تجلی کرد (مرقس ۹: ۱). از این رو، این کوه، «جبل تجلی» نام گرفت.

در مسیحیت، در مورد کوه مشهور یونانی «آتوس» سخن می گویم؛ کوهی که آکنده از عابدانی است که همواره در حال نماز و سکوت و روزه و شادمانی اند و یکی از مراکز ارتودکسی عالم است.

از کوه آتوس مقدس در یونان، به کوه فورس در سوریه می آییم؛ آنجا که مارون قدیس، صومعه مشهور خویش را بنا کرد. در آیین مارونی نیز عبادت، دارای یک بعد لاهوتی مهم است؛ لذا کوه پناهگاه نیایش و مراسم عبادی شمرده می شود. از کوه نعمت فیضان می کشد و بویژه مهبط وحی شمرده می شود.

پس مسیحیت نیز کوه را مقدس می شمارد و صعود از کوه، رمز کوچیدن از جهان و عروج به آسمان است. و کوه «آستانه تنگ» برای گذر به سوی خداوند و جستجوی حقیقت مطلق است.

### در «میانه جهان»

از آنجا که کوه نقطه دیدار زمین و آسمان است، در «میانه عالم» قرار دارد، بدین معنی که مرتفع ترین نقطه از سطح زمین است، به این خاطر، مناطق مقدس، چون معابد، قصرها، شهرهای مقدس، به کوه تشبیه می شود و از «نقاط اصلی» شمرده می شود. کوههای «تاپور» و «جززیم» در فلسطین از این قبیل مراکز هستی شمرده می شوند و فلسطین، سرزمین میعاد، مرتفع ترین نقطه عالم است که طوفان آن را ویران نمی کند.



یک نیایش یهودی می گوید: «خاک اسرائیل را طوفان و سیلاب فرامی گیرد.» در مسیحیت نیز این عقیده هست که طوفان و سیل، اورشلیم و کوه صهیون را دربر نمی گیرد.

در مسیحیت، «جلجتا» در مرکز عالم قرار دارد، چون چکاد کوه هستی است. همچنین، همان مکانی است که آدم (ع) در آن دفن شد. به گونه ای که خون مسیح، جمجمه آدم را در پای صلیب سیراب کرد و تاوان گناه او گشت و او را نجات بخشید. اسلام نیز، کعبه را والاترین نقطه زمین می داند و ستاره قطبی نشان دهنده آن است که کعبه ای نیز با همین ابعاد در وسط آسمان وجود دارد.

در تراث بین النهرین، اسامی معابد و برج های مقدس، به این شباهت با جبل هستی بگواهی می دهد.

در زبان سومری، کلمه «U-Ni» به معنی کوه و مکانی است که از دور دیده می شود. به عقیده سومری ها کوه «زیگورات» یک کوه اسطوره ای است، یعنی مراتب هستی را به صورت رمزی نشان می دهد. و معبد «Barabudur» نیز تصویری از چگونگی هستی را نشان می دهد. این معبد ساختمانی است به شکل یک کوه مصنوعی و شامل هفت طبقه که نمودار هفت سیاره و هفت آسمان است و یا همچون زیگورات اور، شامل هفت رنگ جهان است.

این مفهوم بعدها تحول می یابد و شهرهای شرقی نیز، مانند کوه ها، به نقاط اصلی و عمده مبدل می شوند ... مثلاً «بابل» به عنوان «نقطه اتصال زمین و آسمان» شناخته می شود ... و چینی ها، پایتخت خود را در «مرکز جهان» یعنی روی قله کوه هستی، در نزدیک درختی شگفت انگیز که در مرز زمین و آسمان و دوزخ روییده، می دانستند. این ها همه نشان می دهند که

«بلندی» و ارتفاع فضیلت است و از این روست که همه نقاط مرتفع «قداست» یافته اند و بالا رفتن از آنها تجربه ای مقدس و به معنای ورود به اسرار و راز و رمزهای هستی و شگفتی هراس آور وجود شمرده شده است. از همین جا می توانیم دیدگاه مذاهب کهن در مورد رودخانه های جاری در نزدیکی کوهها را نیز درک کنیم که این رودها را مرز زمین و آسمان می دانستند. زندگان در این دیانات، گاه برای دیدار مردگان به بالای کوه می رفتند تا به پیچیده ترین راز حیات و ماورای زندگی گام بگذارند.

در برابر این عمل، مذهب کهن بابلی معتقد بوده است که خدایان نیز از آسمان به زمین می آیند، یعنی از طریق «بابل» - یعنی از طریق «باب ایلاتی» که «آستانه خدایان» بوده است - قدم بر خاک می گذارند.

هر «مرکز اصلی» در گذشته، به معنای عالم «خلق» بوده است. در اساطیر متعدد می بینیم که آفرینش از یک نقطه مرکزی و اصلی «آغاز می شود. در آیین یهود، خداوند برای نخستین بار، آفرینش را از کوه صهیون آغاز کرد. در حماسه ریگ ودا آمده است: «هستی از مرکز عالم آغاز شد.» در آیین بودایی نیز تصویر مشابهی از آفرینش ارائه شده است. در این آیین، آفرینش از نقطه ای که مرکزی و در عین حال اعتلائی است آغاز شده است و منزلگاه بودا هم مرتفع ترین نقطه وجود است.

از نظر سیاسی نیز کوه، همواره پناهگاه ستمدیدگان بوده است.

بدین ترتیب، کوه مظهر پیوند زمین و آسمان است و مرکز خدایان و مهبط وحی و اشراق و پناهگاه عابدان و نیایشگران است و روزنه ای است برای اینکه روحی که در جستجوی حقیقت مطلق الوهی است، از آنجا به عالم بالا نظر کند. کوه در همه مذاهب کهن و امروزی، مکانی مقدس شمرده می شود که از آغاز تکوین خویش دارای قداست بوده است.

شاید سخن Van der leeuw در این مورد درست باشد: «انسان، مکان مقدس را انتخاب نمی کند؛ آن را کشف می کند».

